

دکتر جواد هروی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

دیپلما و امیران دیلمی در روزگار اقتدار سامانیان

چکیده:

نامیدی ایرانیان در برخورداری از حاکمیتی عادلانه از سوی خلافت اموی و سپس عباسی، و توأمان به ثمر نرسیدن نهضت‌ها و جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی در گوشه و کنار ایران، تمهیدات لازم جهت بسط احساسات میهن پرستانه رادر راستای فراهم نمودن فرصت مقتضی برای دستیابی به اقتدار سیاسی، نظامی و به تدریج فرهنگی حاصل نمود. هر چند زمره استقلال و خودمختاری در ولایت مختلف و پهناور ایران از آغازین سالهای قرن سوم هجری به شکلی جسورانه آغاز گردیده بود، اما ارتفاعات شمالی ایران همچنان سربرافراشته و مانع از رسوخ چنین تحریکات و تحولاتی در سرزمین‌های دیلمان و گیلان می‌گردید. لیکن رسوخ خزنده مذهب اسلام به طبرستان و قدرت یابی علویان در این ناحیت، مقدمات کافی را برای حضور سرداران سلحشور و برجسته دیلمی در تمامی صحنه‌های سیاسی و نظامی ایران به صورتی همه جانبه مهیا ساخت. به این ترتیب در آستانه قرن چهارم هجری / دهم میلادی خیل گسترده‌ای از نظامیان و سپاهیان دیلمی، با استفاده از شرایط مناسب زمانی، در سلک سربازان برجسته دولت‌های بزرگی چون سامانیان، صفاریان و به ویژه علویان طبرستان درآمدند و به تدریج مراتب ارتقاء نظامی را طی نموده و به عنوان سردمداران بزرگ نظامی مبدل گردیدند. اینان پایه‌گذاران دولت‌های بزرگ دیلمیان در ایران شدند و تحولات بنیادی رادر عرصه ساختارهای سیاسی و نظامی و حتی مذهبی ایران بعد از اسلام به وجود آوردند. در مقاله حاضر شاید برای نخستین بار بدین نکته پرداخته می‌شود که نقش دولتمردان سامانی در تربیت، راهبری و حصول برجستگان نظامی دیلمی و اشاعه دگرگونی‌های سیاسی به منطقه دیلمان، کاملاً در خور توجه و حائز اهمیت بوده است. این نخبگان سیاسی - نظامی بی‌شک دست پروردگان با لیاقت و صاحب درایت امیران سامانی نیز بوده‌اند که مدارج ترقی را پیموده و سپس با حضور مقتدرانه خویش در صحنه‌های آشفته دیلمان، ثبات لازم را به این منطقه بخشیده و پس از تأملی کوتاه، شالوده دولت‌های بزرگ آل زیار و آل بویه را پی‌افکنند.

کلید واژه‌ها

دیلم، سربازان دیلمی، آموزش نظامی، سامانیان، آل زیاد، آل بویه.

مقدمه

با سپری شدن سده دوم هجری، تحولات شگرفی در راه بود که هر آینه می‌توانست موجبات دگرگونی یا بروز اغتشاشات عدیده در ولایات تحت قلمرو خلافت عباسیان را فراهم نماید. اما ولایت دیلمان از این وقایع بدور

مانده و در پشت حصارهای سر به فلک کشیده البرز، برخوردار از موقعیتی کاملاً ممتاز و غیرقابل دسترس قرار گرفته بود.

مردمان این دیار نیز همچون موقعیت ستر و دست نیافتنی خویش، دارای روحیه‌ای سلحشورانه، شجاع و برخوردار از تهور و بی‌باکی بودند. گوئیا طبیعت سرمشق نیکویی را بر مردمان این پهنه نهاده بود. به جرأت می‌توان گفت، که تنها ناحیه‌ای از سرزمین ایران که پای هیچ فاتحی و جهانگشایی را به خود ندید و عرصه تاخت و تاز یغماگران تجاوز پیشه نشد، منطقه جیل و دیلم در تمامی عرصه‌های تاریخ در ازنا‌ی خویش بوده است.

تاریخ حکایتگر آن بود که تا قرن سوم هجری / دهم میلادی، سپاهیان دیلمی نیز همواره یاریگر سپاهیان ایرانی، و در هم شکننده صف‌های نفوذ ناپذیر دشمنان بودند، اما هیچگاه خود در بنیان نهادن ساختارهای سیاسی، پای پیش نهادند و شالوده‌های دولت‌های بزرگی را سبب ساز نگردیده و بر پای نساختند.

جالب این جاست که تاریخ ایران بعد از اسلام، با تار و پود تحولات سیاسی - نظامی و (همچنین با شگفتی تمام) با ریشه‌های مذهبی‌ای که در این دیار ریشه دوانید، عجین گردیده و استوار شد. بنابراین سرزمین دیلم و گیلان، همسو با ناحیه طبرستان، به یک باره خاستگاه سیاسی - نظامی عظیمی شد که تمامی آمال و آرزوهای ایرانیان راز قوه به فعل درآورده و موجبات استیلای برخلاف و سرزمینهای عراق عرب و عجم در نیمه قرن چهارم هجری شد.

مضافاً به این که با تقویت مبانی تفکر شیعی، چه در سرزمین دیلم و چه نواحی عراق، اسباب رونق و گسترش مبانی مکتب تشیع را تا حال حاضر فراهم نمود.

تحولات ولایت خراسان از آغازین سالهای قرن سوم هجری حکایتگر آن بود که یک رشته حوادث بسیار اساسی در عرصه سیاسی، نظامی و مذهبی در حال وقوع می‌باشد، قطعاً وسعت این دگرگونیها به اندازه‌ای هم بود که در چهارچوب خراسان بزرگ نیز نمی‌گنجید و در سالهای نه چندان دور، دامن بسیاری از ولایات اطراف را نیز در بر می‌گرفت.

اما آیا این تحولات آنقدر وسیع بود که عرصه سرزمین دیلمان را نیز در معرض تأثیر و تغییر قرار دهد؟ تاریخ به روشنی و صراحت اذعان می‌دارد که بلی. حتی پیشتر از آن که دیلمان و طبرستان، آستن یک رشته حوادث زیربنایی گردند، جامعه ایرانی را دچار تغییرات بنیادی خواهند کردف به گونه‌ای که سرداران دیلمی یک‌ه تاز پهنه سیاسی و نظامی ایران گردیده و بر پهنای قلمرو خلافت عباسی نیز نقشی تعیین کننده خواهند داشت.

متن:

دیلمان وامیران دیلمی در روزگار اقتدار سامانیان

آرامش و ثبات منطقه دیلمان و طبرستان از آغازین سالهای قرن سوم هجری دستخوش یکسری دگرگونی‌ها و تشنجات متأثر از ولایت خراسان بزرگ می‌گردید. پناه جویی علویان به ناحیه طبرستان و استقبال مردمان طبرستان و دیلمان از تبلیغات دینی داعیان شیعی، اسباب بروز مخالفت‌ها و اعتراضات گسترده را فراهم ساخته بود.

طاهریان با ادعای حاکمیت بر نواحی شمالی کوهستانهای البرز، به سرکوب هر گونه جنبش یا مخالفتی می‌پرداختند. از همین روی رهبران علوی که به دنبال مأمون و مرکز تبلیغاتی مناسبی می‌گشتند، این امنیت را در ناحیه صعب العبور و سوق الحبشی دیلمان می‌دیدند.

اینان داعیان پرشوری بودند که با اساس خلافت عباسیان مخالف بوده و آرام آرام می‌رفتند تا این نواحی را از کنترل و نظارت خلیفه خارج سازند. از منظر خلیفه نیز دعوت و نهضت آنان ناموجه بوده و بایستی سرکوب می‌شد. در چنین موقعیتی بود که آن سرکردگان برجسته دیلمی نیز در خدمت داعیان علوی درآمدند<sup>1</sup> بنابراین نخستین موجی که در ناحیه دیلمان و طبرستان بر پای شد، دعوت علویان و مقابله شدید عباسیان بود.

دولتهایی که در ناحیه خراسان تحت تابعیت خلیفه قرار داشتند خود را مسؤول سرکوبی این نهضت در این نواحی می‌دیدند. یکی از مهمترین دلایل ناآرامی دیلمان در قرون سوم و چهارم هجری، پدیده مقابله با سلطه خلافت عباسی و دولتهای تابع آن همچون طاهریان، صفاریان و سامانیان بود. به همین دلیل، هر کدام از دول فوق نیز از جانب خلفاء، به هجوم به این نواحی ترغیب و بر سرکوب مخالفان تشویق می‌شدند.

همین نکته، عامل اساسی یک رشته جدالهای طولانی در این ناحیه، تا زمان خیزش گسترده و قیام مستقلانه سرداران دیلمی بود. دولت سامانیان پس از نیمه قرن سوم هجری، و یا اضمحلال طاهریان، یکه تاز نواحی خراسان و دیگر ولایات شمالی این ناحیه قرار گرفته بود. با به قدرت رسیدن امیر اسماعیل سامانی، دوران تثبیت این دولت آغاز شد و به خصوص با پیروزی سامانیان بر عمرولیث صفاری در سال 287/900م، امیران آل سامان یکه تاز عرصه سیاسی - نظامی شرق خلافت عباسی شدند.

اما حادثه دیگری که به تثبیت همه جانبه سامانیان در ایران انجامید، آغاز دخالتهای سیاسی و نظامی سامانیان در عرصه گسترده ولایات دیلمان و طبرستان بود. این دخالت دقیقاً پس از شکست عمرولیث صورت پذیرفت.

محمد بن زید علوی، پس از برادرش در سال 270/883م، زمام امور علویان را در ناحیه طبرستان و دیلم به دست گرفته بود و با کیاست و درایت به رتق و فتق امور می‌پرداخت. 2 وی از دانش والا و انتساب به حضرت علی (ع) برخوردار بود. 3 محمد بن زید نیز در قبال هجوم دولتهای خراسان، همچون برادرش، به نواحی دیلمان پناه می‌جست، قطعاً در این هزیمت و پناهجویی‌ها، دعوت علویان شیعی از دیلمیان و مردم گیلان نیز صورت می‌پذیرفت. همچنانکه امکان استعانت و یاری از سرداران سلحشور دیلمی نیز می‌رفت. به تدریج بسیاری از این سپاهیان با علویان همراه و همسو می‌شدند.

بنابراین دعوت داعیان علوی و هجومهای پیاپی به منطقه طبرستان، مستقیماً ناحیت دیلمان را نیز تحت تأثیر تحركات سیاسی و نظامی قرار داد و این ناحیه را در آستانه دخالت در تحولات ایران ساخت.

محمد بن زید در این اثنا با رافع بن هرثمه و نایب او محمد بن هارون برخوردهای نظامی چندی داشت. رافع بارها تا اعماق گیلان و دیلم نفوذ کرده و موجبات برخوردهای سنگینی را را داعیان علوی مهیا کرده بود. تا این که در سال 279 هـ رافع با علویان صلح نمود و خطبه به نام علویان خواند. لیکن پس از فروپاشی دولت عمرولیث صفاری، مقدمات لازم جهت رویارویی سپاهیان سامانی و علوی در منطقه طبرستان فراهم شده بود. بنابراین بلافاصله پس از اسارت عمرولیث، جنگ سامانیان با علویان در دروازه گرگان در 287 هـ/900م، صورت پذیرفت. نتیجه این جنگ استیلای تمام عیارسامانیان برای چهارده سال متمادی بر منطقه طبرستان و دیلمستان بود. 4 هر چند سپاهیان بسیاری از دیلمیان و طبرستان در این واقعه از میان رفتند. 5 برخی از محققان حتیف این جدال را خونین ترین جنگ قرن چهارم هجری برشمرده‌اند. 6

امیر اسماعیل سامانی، زمامداری طبرستان و دیلم را به محمد بن هارون واگذار نمود. اما وی پس از چندی سر از اطاعت برداشت و راه عصیان پیشه نمود. پس امیر سامانی به حدود ری آمده و چون محمد بن هارون، یارای مقابله در خود نمی‌دید به منطقه دیلمان هزیمت کرد. 7 اینجا بود که امیر سامانی، پسر عمش ابوصالح منصور بن اسحاق را به ولایتداری ری برگماشت. در ایام او بود که محمد بن زکریای رازی، کتاب طب منصوری را به نام او تهیه و تقدیم داشت. 8

محمد بن هارون به قزوین و زنجان گریخت و از آن جا به دیلم وارد شد و با جانشین محمد بن زید علوی، به نام حسن بن علی ناصر کبیر بیعت نمود. سپس با جستان و هسودان از زمامداران دیلمی و از متحدان ناصر کبیر همدست شده، عازم آمل شدند. بسیاری از مردمان دیلم و سلحشوران این سرزمین نیز با آنان همراه گشتند. بالاخره در طی نبردی که صورت گرفت سامانیان با تلفات عدیده‌ای که بر سپاه دیلمیان وارد ساختند تفوق و پیروزی یافتند. 9

با شکست سپاه دیالمه، اقتدار و استیلای سامانیان، در طبرستان و دیلمان رو به افزایش گذاشت به ویژه برخورداران عادلانه و مردم دارانه ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح والی این مناطق با مردم اسباب جلب توجه هر چه بیشتر مردم و مدارای با او شد. (288 هـ)

پس از چندی محمد بن هارون نیز در جنگ دیگری دستگیر شده و بلافاصله به بخارا اعزام گردید. او را در شهر بخارا گردانیدند و سپس به جرم خیانت او را در سردابی کرده و درب آن را بستند تا از تشنگی و گرسنگی جان بسپارد. (290 هـ/903م) 10

در همین ایام شاهد هجوم دستجانی از قوای روس به سواحل طبرستان و گیلان هستیم. این دومین تهاجم روس‌ها در پایان دهه پایانی قرن سوم هجری به سواحل این منطقه بودند. ابوالعباس حاکم سامانی، به همراه

ابوالضرغام حاکم ساری به مقابله با این یورش دریایی روس‌ها می‌پرداختند تا جایی که این هجوم به زودی رفع می‌گردد. 11

ناصر کبیر علوی نیز آرام آرام به تجمع نیرو در میان دیلمیان پرداخته و خود را برای یک نبرد سرنوشت ساز مهیا می‌نمود. لذا اخباری که از سوی منطقه دیلمان به قلمرو سامانیان می‌رسید، موجب هراس و ترس امیر احمد سامانی گردید تا جایی که آورده‌اند، از خداوند طلب کرد اگر قرار است از نیروهای دیلمی شکست بخورد، خدا مرگ او را فرا رساند. 12

هر چند این حکایت چندان واقعی به نظر نمی‌رسد، اما نشانگر وسعت و دامنه گسترده این عصیان و مخالفت ناصر کبیر در قبال سامانیان است. با پیروزی نیروهای داعی علوی و همراهی گسترده سپاهیان و سرداران دیلمی و گیل در 301 هـ / 914 م، عملاً تا پایان حیات ناصر کبیر، سامانیان امکان دست اندازی به مناطق دیلم و طبرستان را نیافتند.

از سوی دیگر سامانیان به محمد بن صعلوک نیز حکومت ناحیه ری راسپرده بودند. در همین ایام حتی امیر تازه بهامارت نشسته (نصر دوم سامانی) نتوانست از قدرت یابی ابن و هسودان بر نواحی ری و ولایات پیرامون ممانعت کند. با این حال کشمکشها میان سپاهیان سامان و قوای دیلمی ناصر کبیر همچنان ادامه یافت تا این که ناصر کبیر در سال 304 هـ / 916 م، در گذشت.

حسن بن قاسم داعی علوی، که پس از ناصر کبیر قدرت را در طبرستان و دیلمان به دست گرفته بد تلاش نمود تا از وضعیت نابسامان خراسان که دچار عصیانهای بسیار شده بود و بسیاری را به فکر مخالفت و خودمختاری از امیر خردسال سامانی برانگیخته بود، استفاده جوید. بنابراین با تقویت نیروهای دیلمی خویش، مترصد فرصت جهت یک هجوم شدید و همه جانبه به خراسان افتاد. در این ایام بسیاری از سرداران دیلمی (که بعداً در ردیف سرداران بزرگ و مشهور دیلمی درآمدند) در پیرامون داعی صغیر علوی اجتماع نمودند. در چنین وضعی بود که داعی صغیر با سرو سامان دادن اوضاع دیلمان و طبرستان، قصد تسیر دامغان و نیشابور را نمود. پس سپاهی عظیم را به فرماندهی یکی از سرداران بزرگ دیلمی به نام لیلی بن نعمان در 308 هـ / 920 م، عازم خراسان نمود. وی در ابتدا توانست سپاه سامانی را در حدود دامغان در هم بشکند و بسیاری از اهالی دامغان را کشتار نماید. بسیاری با او همراه شدند و سپاه او رو به فزونی نهاد. پس به اشارت داعی علوی عزم تسخیر نیشابور، مرکزیت خراسان را نمود. 15

لیلی بن نعمان نیروهای دولت سامانیان را در حوالی هیشابور نیز شکست داد و این چنین می رفت تا خراسان از سوی قوای داعی صغیر و سپاهیان دیلمی در معرض خطر جدی قرار گیرد. پس امیر سامانی، حمویه بن علی سردار بزرگ خود را عازم سرکوب لیلی بن نعمان نمود. حمویه بن علی را در این اعزام، به واسطه واهمه بسیار از سپاهیان دیلمی، تعداد زیادی از امیران لشکر و وزیران دولت سامانی همراهی می کردند. دو سپاه در

ناحیه طوس به یکدیگر تلافی نمودند تا این که سپاه لیلی بن نعمان شکست خورده، و سر او را از تن جدا ساختند. بسیاری از سپاهیان دیلمی امان خواستند و این خواسته پذیرفته شد. 16

این شکست بر داعی صغیر چندان سنگین بود که عده‌ای از بزرگان دیلمی بر آن داشت تا داعی علوی را طی توطئه‌ای از میان بردارند. اما داعی صغیر با آگاهی بر این توطئه همگی را از میان برداشت. 17 این قضیه بعدها اسباب کین خواهی سرداران دیلمی از داعی و موجب قتل وی گردید.

نکته بسیار جالب در این واقعه این است که از جمله سرداران سپاه لیلی بن نعمان، کسانی از جمه سرداران برجسته دیلمان بودند که سررشته امور طبرستان، دیلمان و سپس ایران را به دست گرفته و همانند اسفاربین شیرویه، ماکان بن کاکلی، مرداویچ بن زیار، و شمگیر بن زیار، علی بن بویه و حسن بن بویه بودند. 18 اساسی‌ترین پیامد این شکست، ایجاد شکاف عمیق میان سرداران دیلمی بود که به ویژه در سال 315 هـ/927م به وضوح مشاهده گردید. 19

امیر سامانی، پس از چندی سپاهی را برای ضربه زدن به قوای از هم پاشیده علویان به طبرستان اعزام نمود، لیکن این جدال چیزی جز خسارت عظیم برای هر دو سپاه به بار نیاورد. سرخاب بن و هسودان فرمانده سپاه داعی صغیر در این پیکار (310 هـ/922م) بعد از مدتی درگذشت و ماکان بن کاکلی ابن عم وی، سردار نظامی علویان و دیالمه گردید. 20

با بالا گرفتن توطئه‌های داخلی در میان سرداران دیلمی سپاه داعی صغیر، بسیاری از رهبران علوی و بازماندگان ناصر کبیر از میان برداشته شدند. مدعیان نو ظهور که از سرداران دیلم و گیل بودند نیز هر کدام تلاش می‌کرد تا به تنهایی قدرت را در قبضه خویش درآورد. به این ترتیب سیاست زیرکانه سامانیان می‌توانست در چنین فضایی به شرط ایجاد نفاق میان این سرداران دیلمی توفیق حاصل کند. سامانیان تلاش نمودند تا با حمایت از برخی امرای دیلمی، در قبال برخی رهبران علوی به این پیامد سودجویانه دست یابند. اما جالبتر این بود که از چنین وضعی، امرای نظامی دیلمان بهتر از هر کس دیگری سود جستند و حتی پس از مدتی به عنوان رقبای بلامنازع و قوی پنجه سامانیان در آیند.

سامانیان کوشش می‌کردند تا با تکیه بر برخی عناصر مطرود از میان امرای دیلمی که گاه متواری نیز بودند، گاه با پیوند حتی ازدواج با آنان (ماکان بن کاکلی که دختر ابوبکر چغانی سپهسالار سامانی را به ازدواج خود درآورد) و یا اعطای حکومت (همچون ماکان بر کرمان یا اسفار بر طبرستان یا مرداویچ بر ری و طبرستان) و یا از هر راه دیگری آنان را به سوی خود جلب نمایند. اما در پایان چنین اعمال سیاستی، غافلگیرانه احساس کردند که مدعیان دست نشانده به عنوان رقبای جدی در برابر خودشان صف آرایی نموده‌اند.

اسفار به سوی سامانیان جذب و ماکان به سوی تجدید ارتباط با داعی صغیر گام برداشتند. 21 پس اسفار بن شیرویه در 311 هـ/923م، به حمایت بکر بن الیسع بن طبرستان هجوم برده و بر ساری مسلط گشت. لیکن با بازگشت داعی صغیر در حمایت ماکان بن کاکلی به آمل، اسفار مجدداً به خراسان متواری شد. 22

پس از چندی با توصیه خلیفه عباسی و جهت آسودگی شرارتهای علویان در منطقه ریف سامانیان بهترین شیوه را در هجوم طبرستان با همراهی برخی سرداران دیلم به فرماندهی اسفار بن شیرویه و مرداویچ بن زیار (سرداران دیلمی) دیدند. 23 پس اسفاره راحتی وارد طبرستان گردید (316 هـ/928م) و بر تمامی امور چیره شد. داعی صغیر نیز با وجود تمامی کوشش خود در جلب قوای تازه، در قبال اسفار و مرداویچ از پای درآمد و به هلاکت رسید. 24 اسفار به عنوان دست نشانده سامانیان بر طبرستان و گیلان استیلا یافت و به نام نصر سامانی خطبه خواند. 25 وی بسیاری از علویان را کشت و حکومت خود را تثبیت کرد. سپس اسفار عازم سرکوب ماکان بن کاکای در ناحیه ری شد. اماماکان که در خودتاب مواجهه و مقاومت نمی‌دید، به سرعت به منطقه دیلمان گریخت. هنوز چندی نگذشته بود که اسفار پیشنهاد مصالحه را به ماکان که در ناحیه گیل دیلمان متواری بود داد. پس ماکان را جهت دلجویی و همچنین خلاصی خود از مقابله با او، به حکومت آمل گماشت. 26

در چنین احوالی، اسفار هر روز به نام سرکوب عاصیان و باوجود ناخرسندی سامانیان، به افزایش و توسعه قلمرو خود می‌پرداختند. او در واقع خود را به تدریج به عنوان فرمانروای بلامنازع طبرستان و دیلم احساس می‌کرد. و حکومت خویش را بدون اتکای به سامانیان، قانونی‌ترین و بر حق‌ترین حکومت نواحی شمال بر می‌شمرد. پس به ناگاه به امیر سامانی اظهار تمرد و عصیان نمود و در شهر ری بر تخت حکومت جلوس کرد. امیر نصر دوم سامانی، سراسیمه جهت خلع و سرکوب اسفار عازم ری شد. اما بلافاصله اسفار درخواست صلح نمود و به شرایط سامانیان به ظاهر تن در داد. 28

همزمان با این عصیانهای طبرستان و اسفار دیلمی، بخارا نیز دستخوش فتنه‌خاندان سامانی بود. لذا امیر سامانی مجبور بود سریعاً به ماوراءالنهر باز گردد.

از دیگر سو، عملکرد اسفار نسبت به رعایا و توده‌های مردم مبتنی بر خشونت و زور بود. به همین جهت، مرداویچ از یک سو و ماکان از سوی دیگر شروع به مخالفت و عصیان علیه اسفار کردند. چون اسفار قصد سرکوب مرداویچ را نمود، از جانب سپاهیان طرد و به دست سپاه مرداویچ افتاده و به دست این امیر دیلمی به قتل رسید. (319 هـ/931م) 29 مرگ اسفار به منزله ظهور دولت دیلمیان آل زیار در تاریخ ایران بود که به دست مرداویچ از سرداران دیلمان بر پای گردید.

مرداویچ با گرد آوردن انبوهی از سپاهیان گیل و دیلم شروع به توسعه تصرفات خویش و از میان بردن رقاباتی چون ماکان بن کاکای نمود. چون ماکان تاب مقاومت در قبال مرداویچ را نیافت به سوی نیشابور آمده و از سامانیان تقاضای پناهجویی کرد. سامانیان او را پذیرفته و استقبال نمودند. سامانیان با وجود استفاده از ماکان و دیلمیان همراه او در سپاهش نتوانستند بر گرگان استیلا یابند. مضافاً این که بابالا گرفتن کار ابو علی الیاس در کرمان، ماکان به امارت آن ناحیه اعزام گشت. 30

ظاهراً در همین ایام بود که در خیل سپاهیان ماکان بسیاری دیگر از سرداران برجسته دیلمی نیز به چشم می‌خورند. برجسته‌ترین اینان، فرزندان بویه بودند. برخی از محققان آورده‌اند که علی بن بویه در جوانی وارد زندگی سپاهیگری شد و در خدمت امیر نصر سامانی خدمت می‌کرد و حتی از نزدیکان امیر سامانی محسوب می‌شده است. سپس وارد خدمت ماکان بن کاکای از سرداران گیل گشت و مدارج ترقی را طی نمود 31 اما پس از این که ماکان در مقابله با مرداویچ تضعیف گشته و حتی به حاکمیت کرمان اعزام می‌گشت، پسران بویه از او اجازه گرفته و به خدمت مرداویچ پیوستند. مرداویچ از فرزندان بویه باشکوه فراوان استقبال نمود و علی بن بویه را به حکومت کرج ابودلف منصوب نمود. 32

مرداویچ نیز اگر چه در چندین نوبت به مصالحه با امیر سامانی گردن نهاد، لیکن امور خویش را در توسعه قلمرو و زیاریان در غرب و مرکز ایران دنبال می‌نمود. باقتل مرداویچ در 323 هـ/935م، سپاهیان دیلمی بر گرد برادرش و شمشیر جمع شدند و در ری اعلام موجودیت کردند. پس امیر نصر سامانی، ماکان بن کاکای را از کرمان فراخوانده و به همراه ابوبکر چغانی به گرگان و ری اعزام نمود. 33 لیکن سپاه سامانی کاری از پیش نبرده و به خراسان بازگشت.

در 324 هـ/936م، ماکان سپاهی برداشته و از خراسان عازم گرگان شده و بر آن استیلا یافت. اما بلافاصله نسبت به سامانیان تمرد ورزید و نام امیر سامانی را از خطبه بینداخت. به تدریج روابط میان ماکان و شمشیر زیاری رو به بهبود نهاد تا این که در 328 هـ/939م، نصر سامانی سپاهی را به گرگان گسیل داشته و اینان بر سپاه زیاری و ماکان غلبه یافتند. 34 بالاخره ماکان نیز در 329 هـ/940م، به رغم رشادهای بسیاری که از خود انجام داد، در نهایت تیری بر سر او خورد و کلاهی خود را بر سر او دوخت. سر را با کلاهی خود از تن جدا کرده و به بخارا ارسال داشتند. 35

در میان اسرایی که به بخارا اعزام داشتند بسیاری از بزرگان گیل و دیلمان نیز دیده می‌شوند. منجمه پدر ابن عمید وزیر بزرگ آل بویه که در گذشته از دبیران ماکان بن کاکای بود قرار داشت. وی قبلاً جزو دبیران مرداویچ بوده است. وی چون به بخارا رسید به سبب فضل و شهرت علمی او، امیر سامانی بدو تکریم و احترام بسیار نمود. وی تا پایان عمر در بخارا بماند. 36

پی‌نوشت‌ها و یادداشت‌ها

- 1- اقبال آشتیانی، عباس: مجموعه مقالات، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، دنیای کتاب، 1369، ص 236.
- 2- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده خاور، 1366، ص 94.
- 3- ابن اثیر، عزالدین علی: تاریخ کامل، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی، بی‌تا، ج 13، ص 24، همچنین، اصفهانی، ابوالفرج: مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، صدوق، 1367، ص 632.



- 4- ابن فقیه، احمد بن محمد: ترجمه مختصر البلدان، ترجمه ح مسعود، تهران، بنیاد فرهنگی ایران، 1349، ص 159، مرعشی، سید ظهیر الدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنارد دارن، تهران، گستره، 1363، ص 299.
- 5- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، 1370، ج 2، ص 659.
- 6- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی، 1369، ج 1، ص 141.
- 7- ابن مسکویه، ابو علی: تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، توس، 1367، ج 5، ص 26، همچنین، طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1369، ج 15، ص 6742.
- 8- مروج الذهب، ج 2، ص 652.
- 9- تاریخ طبرستان، ص 260.
- 10- همان کتاب، ص 264.
- 11- مروج الذهب، ج 1، ص 180، تاریخ طبرستان، ص 199، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 266، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 1، ص 149، همچنین، جمال زاده، محمد علی: تاریخ روابط روس و ایران، تهران، افشار، 1372، ص 23.
- 12- ترشخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، 1363، گردیزی، ابوسعید: تاریخ گردیزی، به اهتمام عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، 1363، ص 328، ابن خلدون، عبدالرحمن: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1366، ج 3، ص 481، مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر، 1364، ص 378.
- 13- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 13، ص 148، تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 488، کریمان، حسین: ری باستان، چ 2، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، 1371، ج 1 / 2، ص 145.
- 14- تاریخ طبرستان، ص 278، تاریخ گردیزی، ص 191، تاریخ کامل، ج 13، ص 167، تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 485.
- 15- تاریخ طبرستان، ص 8-277.
- 16- تاریخ کامل، ج 13، ص 168.
- 17- تاریخ طبرستان، ص 278.
- 18- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 486.

- 19- نگارنده، تاریخ سامانیان، تهران، امیر کبیر، 1380، ص 265.
- 20- تاریخ طبرستان، ص 284، تاریخ کامل، ج 13، ص 3-172.
- 21- مروج الذهب، ج 2، ص 744، تاریخ طبرستان، ص 2-290.
- 22- مروج الذهب، ج 2، ص 742، تاریخ طبرستان، ص 291.
- 23- اصفهانی، حمزه: تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیر کبیر، 1367، ص 216، تاریخ طبرستان، ص 292، مروج الذهب، ج 2، ص 742، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 174، تاریخ کامل، ج 13، ص 210، تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 480.
- 24- مروج الذهب، ج 2، ص 742، تاریخ طبرستان ص 292.
- 25- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 216، تاریخ کامل، ج 13، ص 210.
- 26- تاریخ طبرستان، ص 3-292.
- 27- تجارب الامم، ج 6، ص 161، تاریخ طبرستان، ص 4-292.
- 28- تاریخ کامل، ج 13، ص 225، ری باستان، ج 1 / 2، ص 148، مروج الذهب، ج 2، ص 744.
- 29- تجارب الامم، ج 5، ص 232، تاریخ طبرستان، ص 293.
- 30- تاریخ گردیزی، ص 193، تجارب الامم، ج 5، ص 372.
- 31- میلز: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، 1363، ص 220.
- 32- تجارب الامم، ج 6، ص 161، ص 383.
- 33- تاریخ کامل، ج 14، ص 28.
- 34- تاریخ طبرستان، ص 296، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 176.
- 35- تجارب الامم، ج 6، ص 33، تاریخ گردیزی، ص 337.
- 36- تاریخ طبرستان، ص 297.